

گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهید علی اکبر برهانی از شهدای عملیات الی بیت المقدس

علی اکبرم در مسیر آزادی خرمشهر حسینی شد



صغری خیل فرهنگ

«دلواپسی خواب و خوراک را از من گرفته بود. این آخری‌ها به اکبر می‌گفتم دیگر بس است، به اندازه سهمت رفتی. یکی روز بعد از نماز دو زانو جلوم نشست و گفت فروغ دین چند تاست؟ گفتم خب ده تا. گفت بشمارا و خودش جلوتر از من شمر د تا رسید به جهاد. بعد گفتم: «همانطور که نماز واجب است، جهاد هم واجب است؛ هر دو فروغ دین هستند. امروز روز دفاع است و جنگ مثل نماز واجب است.» شهید علی اکبر برهانی همه این حرف‌ها را گفته بود تا مادرش را برای اعزام مجددش به جبهه قانع کند. او رفت و مادر آخرین بدرقه‌اش را هرگز از یاد نمی‌برد. علی اکبر برهانی در نهایت در عملیات الی بیت المقدس به شهادت رسید. آنچه در بی می‌آید ما حاصل همکلامی ما با اختر برهانی، مادر شهید علی اکبر برهانی است.

بیجه راهنمایی و سیاست!

سه دختر و سه پسر داشتیم و علی اکبر متولد ۱۳۴۱ بهمن تهران بود. دوران راهنمایی‌اش با فعالیت‌های انقلاب همزمان شد. پسر علی اکبر با وجود سن کم، در مبارزات خلبانی فعال بود. چند بار از طرف مدرسه مرا خواستند. هر بار هم برای خودشان استدلال‌هایی داشتند. آن بار هم گفتند پسر شما بچه‌ها را تحریک می‌کند که باکت‌های شیر را پرت کنند این طرف و آن طرف و به حکومت بد و بیراه بگویند. روی دیوار هم نوشتند ما نه شیرهای تان را می‌خواهیم و نه اعمال خلاف تان را. این حرف‌ها برای شما گران تمام می‌شود. چندبار به شما اخطار دادم. بچه راهنمایی را چه به سیاست! اما علی اکبر گوشش به این حرف‌ها پدیده‌کار نبود. بعدها با بچه‌های مسجد هم‌کاری می‌کرد و نوارهای امام را تکثیر و پخش می‌کردند. خوب به یاد دارم که اعلامیه‌ها را شب می‌آورد خانه با دست می‌نوشت و تا صبح نشده به در و دیوار می‌چسباند.

تجلیل از امام خمینی(ره)

شبهایی که حکومت نظامی بوده، می‌رفت بیرون. یکی شب نشسته جلوم برده بود که نگاه صدای تیر چر تم را کرد. پاره کرد. نگاهی انداختم و دیدم که علی اکبر سر جایش نیست. پریدم دروی داخل حیاط، اما پیدایش نکردم. شب‌ها حکومت نظامی بود و هر که را می‌دیدند، به رگبار می‌بستند. خیلی از شب‌ها تا صبح نمی‌خوابیدم و نگران منتظرش می‌ماندم.

صدای تیر این بار خیلی نزدیک بود. با خودم گفتم نکند به طرف علی اکبر شلیک کرده باشند! صدای تیش قلبم را می‌شنیدم. حتماً خودش بود. از پشت بام می‌پزد داخل مدرسه و روی دیوارها شعار می‌نوشت. وقتی صدای جفت پاهایش را در حیاط شنیدم، خیالم راحت شد. می‌گفت می‌خوامم با اجر بزنم به سر سوانی که محافظ کوجه است. دست بر قضا سایه من را روی زمین دید و به طرفم تیراندازی کرد. از روی دیوار مدرسه فرار کردم و آمدم.

۱۲ بهمن وقتی امام به ایران آمد، علی اکبر و محمد صبح زود رفتند و سفارش کردند که همه برویم. به فامیل‌ها هم سپرده بودند. ما هم رفتیم. می‌دانستیم دیدار امام امکانپذیر نیست، اما رفتیم. حتی صدای شان را هم نشنیدیم. اکبر می‌گفت حضور تان تجلیل از اقامت، حتماً بیاید.

کمک به جبهه

با شروع جنگ تجمیلی درس را رها کرد و راهی جبهه شد. هنوز به سن سربازی نرسیده بود که در ارتش ثبت‌نام کرد و تگوار شد. ارتش را خیلی دوست داشت. می‌گفت یک بار مردن که حق است، اگر در راه خدا باشد، سعادت دنیا و آخرت‌مان است. اصلاً دستور خدا و پیغمبر (ص) خیر دنیا و آخرت همراش است.

از جبهه که می‌آمد سرش را روی بالش



این آخری‌ها به علی اکبر می‌گفتم دیگر بس است، به اندازه سهمت رفتی یک روز بعد از نماز دو زانو جلوم نشست و گفت فسوع دین چند تاست؟ گفتم خب ده تا. گفت بشمارا و خودش جلوتر از من شمر د تا رسید به جهاد. بعدش گفت همان طور که نماز واجب است، جهاد هم واجب است و جنگ مثل نماز واجب است.

سهمت رفتی. یک روز بعد از نماز دو زانو جلوم نشست و گفت فسوع دین چند تاست؟ گفتم خب ده تا گفت بشمارا و خودش جلوتر از من شمر د تا رسید به جهاد.

بعد گفت همانطور که نماز واجب است جهاد هم واجب است و جنگ مثل نماز واجب است. پس دیگر اما و اگر نیارد. شما هم اگر مرد بودی باید می‌آمدی. تکلیف شما این است که پشت جبهه را حفظ کنیدی و تکلیف ما هم این است که جبهه‌ها را پر کنیم.

بیمارستان از تش
همسرم در را که باز کرد، پسر محمد پشت در بود. گفتم این موقع روز اینجا چکار می‌کنی؟ گفتم



علی اکبر وقت وداع آخر گفت تا رضایت ندهی از زیر قرآن رد نمی‌شوم. گفتم من که خیلی وقت است راضی شدم. یک سال ونیم است که این راه را می‌روی. گفت نه باید راضی به شهادت بشوی. پاهایم شل شد. انگار قلبم را کسی محکم فشار می‌داد. نفسم به سختی بالا می‌آمد. در دلم لاجول و لاقوه‌الایبالله خواندم و گفتم ان‌شاءالله خدا از تو راضی باشد

موج انفجار برده گوشش را پاره کرده بود. هر چه اصرار کردیم همین جابرو دنبال معالجه، گفت تهران می‌روم؛ تهران هم فرصت پیش نیامد. از راه نرسیده دوباره راهی شد.

بدرقه برای شهادت

آخرین وداع قبل از عملیات الی بیت المقدس را از یاد نمی‌برم. یک دستم قرآن بود و دست دیگرم هم کلاه. اما علی اکبر انگار خیال رفتن نداشت. همین طور ایستاده بود و من را نگاه می‌کرد. می‌خواست چیزی بگوید اما دست‌دست می‌کرد. صدایم در آمد مادر! دستم خشک شد. گفت تا رضایت ندهی از زیر قرآن رد نمی‌شوم. گفتم من که خیلی وقت است راضی شدم. یک سال ونیم است که این راه را می‌روی.

گفت نه باید راضی به شهادت بشوی. پاهایم شل شد. انگار قلبم را کسی محکم فشار می‌داد. نفسم به سختی بالا می‌آمد. در دلم لاجول و لاقوه‌الایبالله خواندم و گفتم ان‌شاءالله خدا از تو راضی باشد و مثل دفعه‌های قبل بروی و به سلامت برگردی! بی‌دست و پا نشوی که اسیرت کنند، معلول و مجروح هم نشوی. خندید و گفت باشد مادر! می‌روم نه اسیر می‌شوم و نه مجروح. فقط شهید. گفتم هر چه خدا بخواهد. حرف زدن راحت است، اما عمل کردن خیلی سخت است. سرتانجام در ۱۲ اردیبهشت ۶۱ در خرمشهر و در عملیات الی بیت المقدس به شهادت رسید و به حرفش عمل کرد. هم‌زمش بعدها بر ایمان تعریف کرد: «در مرحله‌ای از عملیات بودیم که ترکش خمپاره پایش را زخمی کرده و خونریزی بند نمی‌آمد. اما دگران را صدا کرد. با بستن پانسمان و بند آمدن موقت خون راه افتاد. نمی‌خواست از عملیات عقب بماند، اما آخرین بار ترکش سرش را نشانه رفت و پیکرش را در خاک غلتاند.»

رزو به دل

برادرش ابوالفضل می‌گفت: «وقتی که اطلاع داند که علی اکبر شهید شده و فردا تشییع پیکرش است دلم را خوش کردم که یک بار دیگر صورت ماهش را می‌بینم، اما بعد که فهمیدم، ترکش به سرش خورده است، گفتم آرزو به دل می‌مانم. دیدار آخر را از من دریغ نکرد. از پیشانی به بالا، سرش متلاشی شده بود. آخرین بوسه را به گونه‌هایش زد و گفتم دیدار من به قیامت.»

وصیت نامه شهید

«... از پدر و مادرم انتظار دارم که از این امتحان با روی سفید بیرون آیند؛ زیرا می‌دانم که خداوند من را پدران و مادران در این راه انتظار شکنجایی دارد و شاید این از بزرگ‌ترین امتحانات الهی در مورد شما باشد. سرانجام و عاقبت همه ما خاک است. چرا جسم ما به جای اینکه رفته‌رفته به نابودی برسد و بیوسد آن را قبل از بیوسیدن ما خدا معامله‌کنیم.»

یادکرد



روایتی از شهید شهیار طاهری که در عملیات الی بیت المقدس آسمانی شد

کیلومترها رکاب زد تا به جبهه برود

مادران شهید اسوه صبر و استقامت و شجاعت هستند، آنها به تأسی از زینب کبری (س) فرزندان شجاع خود را تقدیم انقلاب کردند تا حتی یک وجب از خاک کشور به دست دشمن بعثی و متجاوزان نیفتد. متن زیر روایتی است از زینت علی بخشی، مادر شهید شهیار طاهری که با همراهی کنگره شهدای استان سمنان تهیه شده است. شهید طاهری دوم خرداد ۶۱ در جریان آزادی خرمشهر به شهادت رسید.

کتاب نماز!

پسر شهیار ۷ دی ۱۳۴۵ در خانواده متدین و مذهبی در تهران به دنیا آمد. کمی بعد به استان سمنان نقل مکان کردیم و به روستای داوار آباد آردان رفتیم. شهیار از کودکی عادت داشت وقتی پدرش از سرکار می‌آمد، به استقبالش می‌رفت. یادم است کلاس دوم ابتدایی بود. یک روز پدرش که از سرکار آمد، پرسید شهیار

دوم خرداد ۱۳۶۱

علاقه زیاد شهیار به امام و انقلاب باعث شد درس و مدرسه را رها کند و به خیل زمندگان اسلام ملحق شود. بعد از آموزش سه روز به مرخصی آمد. وقتی خواست اعزام شود، قرآن و آب آوردیم که بدرقه‌اش کنیم. قرآن را بوسید و از زیر آن رد شد. خواستیم پشت سرش آب بریزم که گفت آب پشت سر کسی می‌ریزند که خواهد برگردد، ولی من بر نمی‌گردم. رفت و بعد از چند ماه حضور در جبهه، خبر شهادتش را برای ما آوردند. شهیار در عملیات الی بیت المقدس به تاریخ دوم خرداد ۱۳۶۱ با اصابت ترکش به شهادت رسید.

خواب شهادت

قبل از شهادت پسر یک شب خواب دیدم که قربانی ای در دست دارم و پشت گردنش زخم است. یکی از همسایگانم در خواب از من پرسید قربانی را کجا می‌بری؟ گفتم می‌خواهم پانسمانش کنم. صبح که از خواب بیدار شدم به پدرش گفتم شهیار دیگر بر نمی‌گردد. بعد از چند روز از طرف سنا به من اطلاع دادند که شهیار شهید شده است. خدا را شکر می‌کنم که مادر شهید هستیم. امام فرمودند: «خانواده‌های شهدا، چشم و چراغ این ملت هستند.» همه اطرافیان اینگونه تصور می‌کردند که وقتی خبر شهادت پسر را بشنوم از غصه دق می‌کنم، اما من مثل کوه استوار ماندم و صبوری کردم. پیکر پسر در گلزار شهدای هشت‌آباد آردان به خاک سپرده شد.

وصیت نامه شهید

«... بار خاکی این قطره خون ناچیز و جان ناقابل مرا در راه گمترش اسلام از حقیر بنذیرا! اگر جان ما آن ارزش را دارد که بر اسلام فدا شود و اسلام پیش برود، کاش صهارها به من جان می‌دای که مبارزه کنم و شهید شوم.»



وقتی متوجه تصمیم شهیار برای اعزام به جبهه شدم، دلم هزار راه رفت با خودم گفتم یعنی اجازه می‌دهند این بچه به جبهه برود؟ اگر برود تا برگردد، من زنده می‌مانم؟ شب در خانه جمع شدیم. شهیار که دستش رو شده بود، سعی کرد رضایت ما را جلب کند و موقتی هم شد

جدول

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱														
۲														
۳														
۴														
۵														
۶														
۷														
۸														
۹														
۱۰														
۱۱														
۱۲														
۱۳														
۱۴														
۱۵														

طراح: علیرضا سجادی | شماره ۶۴۹۳

از راست به چپ

۱- داستان نویسی و نمایشنامه نویسی بر جسته روس صاحب باغ الیالو- الگوگذاری رایانه‌ای ۲- سلاح ترکیدنی - اتومبیل صحرا - چین و شکن - بزرگ‌ترین جزیره خلیج فارس ۳- صورت - پایتخت کشور بانکدار - از بیماری‌های مزمن - یک و یک ۴- کاربیز - حق ناقص ابرقدرت‌ها - آمدن ۵- اهانت - امسوال به جا مانده از میت - خوشبختداری ۶- ابر - پسوند روستاها - محافظ سرانگشتان ۷- سردار کار تاژ - گاز کمیاب - باشگاه فوتبال آلمانی ۸- ظرف فرورفته - پایتخت کره جنوبی - اثر سوختگی - اسم آذری ۹- سرخ معدن - پسر مازندرانی - روستایی در گیلان ۱۰- نوعی ظرفیت برای کارخانه‌ها - جامه بلند - کلید رحمت الهی ۱۱- رئیس جمهور اسبق آمریکا (۱۹۸۱) ۱۲- بیماری منحوس قرن - نوعی سنگ قیمتی ۱۳- طارمی چوبی یا فلزی - نظرات - رنگارنگ ۱۳ - خاندان - چراغ خوراک‌پزی - شکایت ۱۴- شیر اول زانو - تزویر - یکای سرعت هواپیما - کشور دوتکه ۱۵- بندزبان - در نظام اداری و نظامی رعایت این نکته ضروری است

از بالا به پایین

۱- شهری در استان یزد - اعتراف کسی در تکاب جرم ۲- کتاب تفسیر مکرر شهیرازی - خوراک از اسفناج - بی‌سرو یا ۳- شهری در مصر باستان - بیماری کم خونی - همانند و یکنواخت - ویتامین انعقاد خون ۴- یونجه - آدم سخنگیر و خشک مزاج - فانی ۵- از مصالح ساختمانی - متفاوت - فقیر ۶- سرزمین عاشورا - نام پاسور - پروانه هواپیما و کشتی ۷- بسپار - از حروف یونانی - پرند پابلند - نهنگ ۸- دانشگاه معروف فرانسه - گذران زندگی ۹- هوش - نوعی قایق مسابقه‌ای - گاهی پس می‌شود - صابون خیاطی ۱۰- روز نسیه - بقا - بی وقت و بی موقع ۱۱- نژاد ما - صحرایی در امریکا - گوشت بی استخوان ۱۲- قسمت پایین لباس - مار گزیدن - ماه کارگری ۱۳- بندگی - پرچم گل - سیم و کابل ۱۴- حکمت ارسطو و فارابی - خرابکاری، کار شکنی ۱۵- عنوانی برای مهاجم گلزن - برافروخته

۱	۷	۸			
۷		۵			۶
۹			۳	۸	۶
				۷	۱
			۲	۹	۵
				۲	۶
					۴
				۹	۳
۲	۱				

جدول سودوکو

ارقام ۹ تایی را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۴۹۲

۱	۷	۸			
۷		۵			۶
۹			۳	۸	۶
				۷	۱
			۲	۹	۵
				۲	۶
					۴
				۹	۳
۲	۱				